

نقد و تکمله‌ای بر مباحث تاریخی مطرح‌شده پیرامون زندگی و شخصیت خاقانی شروانی در *ارمغان صبح*

محمد رضا ترکی *

چکیده

ارمغان صبح از گزیده‌های دانشگاهی مفید و موفق روزگار ما در زمینه متون نظم است. مؤلف ارجمند این اثر تلاش کرده است نمونه‌هایی از آثار خاقانی شروانی، اعم از قصیده و دیگر قالب‌های شعری، را به شیوه‌ای بسامان و با دقت علمی همراه با شرح نکات و ظرایف آن‌ها به دانشجویان زبان و ادبیات فارسی و دیگر علاقه‌مندان به متون فارسی عرضه کند.

تلاش مؤلف، به‌ویژه در زمینه شرح و توضیح ابیات موفق و عاری از لغزش فراوان ارزیابی می‌شود، اما در حوزه مباحث تاریخی و شخصیت‌شناسی خاقانی شروانی، به سبب پیروی از آنچه محققان دیگر نوشته‌اند، خالی از لغزش‌ها و ملاحظات نیست. در این مقاله کوشیده‌ایم به موارد متعددی از این لغزش‌ها اشاره کنیم که در صورت پذیرش آن از سوی مؤلف محترم می‌تواند به تصحیح پاره‌ای از مشهورات ناصواب در زمینه مورد بحث در این اثر ارجمند یاری برساند.

کلیدواژه‌ها: خاقانی شروانی، *ارمغان صبح*، نصرالله امامی، شرح خاقانی، گزیده‌های ادبی دانشگاهی

۱. مقدمه

ارمغان صبح، اگرچه بر روی جلد آن آمده «برگزیده قصاید خاقانی شروانی» شامل سروده‌های دیگری به جز قصاید خاقانی، از جمله غزل و قطعه و چند رباعی هم می‌شود. این گزیده درسی را، استاد فاضل زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه شهید

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران mtorki@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۲۱

چمران اهواز، دکتر نصرالله امامی که پیش از این کتاب، علاوه بر آثار تحقیقی و دانشگاهی دیگر، چند گزیده موفق و سودمند از متون فارسی را نیز گردآوری و گزارش کرده‌اند، فراهم آورده است.

در این اثر ۲۵۴ صفحه‌ای که در ویرایش نخست ۲۷۰ صفحه بوده است، به‌خلاف برخی از گزیده‌های درسی و دانشگاهی دیگر، نشانی از شتابزدگی و رونویسی از روی دست این و آن و روی آوردن به ملاحظات ملائقطی وار دیده نمی‌شود. بی‌هیچ مجامله، این اثر را می‌توان یکی از موفق‌ترین گزیده‌های درسی، در زمینه متون فارسی دانست. مؤلف محترم، به‌واسطه دقت علمی، پس از انتشار نخستین چاپ از این گزیده در سال ۱۳۷۵، به‌سال ۱۳۷۸ چاپ دوم آن را با تذکر غلط‌های مطبعی و افزودن چند سروده مهم دیگر روانه محیط‌های دانشگاهی و تقدیم به علاقه‌مندان شعر کهن فارسی کرده است؛ اما این تمامی تلاش مؤلف در پیراسته و منقح ساختن متن نیست. ایشان در سال ۱۳۸۴ ویرایش تازه‌ای از این اثر را منتشر می‌کنند که با دو چاپ نخست تفاوت‌های قابل توجهی دارد. در این ویرایش به تعداد قصاید و نمونه‌ها افزوده شده و ترتیب سروده‌ها تا حدّ ممکن از نمونه‌های ساده‌تر به دشوارتر چیده شده است تا فایده آموزشی متن افزایش پیدا کند.

۲. ملاحظات نقدی

آنچه به‌عنوان نقد و تکمله بر *ارمغان صبح*، ویرایش نخست و دوم آن قابل طرح است، عمدتاً می‌تواند به‌دو حوزه

(۱) شرح و توضیح اییات و ملاحظات ادبی و (۲) ملاحظات تاریخی در زمینه زندگی و شخصیت خاقانی مربوط شود. ما در این جا، نظر به ضیق مجال و با توجه به اینکه مشکلات این اثر در حوزه نخست، خوشبختانه فراوان نیست، تنها به‌حوزه دوم، یعنی مباحث تاریخی در زمینه زندگی و شخصیت خاقانی می‌پردازیم.

متأسفانه تحقیقات تاریخی، در زمینه زندگانی خاقانی و روزگار او هنوز به‌کمال خویش نرسیده و انباشته از فرضیات اثبات‌نشده و مشهورات است. این تحقیقات عمدتاً از آنچه برخی از محققان روزگار ما، به‌ویژه بدیع‌الزمان فروزانفر در *سخن و سخنوران* و عبدالحسین زرین‌کوب در *دیدار با کعبه جان و غفار کندلی هریسچی در خاقانی* و *شروانی، حیات، زمان و محیط او* نوشته‌اند و متأسفانه هیچ‌یک از ملاحظات و نقدهای جدی برکنار نیست فراتر نرفته و دیگران نیز کمابیش همان دیدگاه‌ها، به‌ویژه

دیدگاه‌های استاد فروزانفر را در آثار خویش تکرار کرده‌اند. دیدگاه‌های مینورسکی، در باب قصیده ترساییه و حواشی تاریخی آن نیز همواره مورد توجه خاقانی پژوهان قرار داشته، که این دیدگاه‌ها هم در موارد متعدد محلّ مناقشه است.

. در ادامه به ذکر مواردی از ملاحظات تاریخی *ارمغان صبح* و نقد آن با نقل عین مطالب و ذکر شماره صفحات می‌پردازیم:

۳. خاقانی و تخلص «حقیقی»

ص ۷:

خاقانی در ابتدای کار شاعری «حقیقی» تخلص می‌کرد... تخلص حقیقی، پس از وارد شدن شاعر به دستگاه خاقان اکبر، منوچهر شروان‌شاه که با پایمردی ابوالعلائی گنجوی صورت گرفت، به خاقانی تغییر یافت، ولی منابع متأخر تخلص «خاقانی حقیقی» و یا «حقیقی خاقانی» را نیز برای او ثبت کردند و نگاه داشتند.

در مورد تخلص «حقیقی» خاقانی باید گفت که این تخلص همواره با خاقانی بوده و هم خود او و هم دیگران، از معاصران او، وی را بدین نام خطاب کرده‌اند و این کار اختصاص به متأخران ندارد. خاقانی، دو جا و در تخلص دو غزل که در صفحات ۵۹۲ و ۶۷۷ دیوان آمده، این عنوان را برای خود به کار برده و هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که این دو غزل، پیش از ورود خاقانی به دربار شروان‌شاه و دریافت عنوان خاقانی سروده شده باشند.

خاقانی (۱۳۵۷: ۵) در مقدمه *تحفة العراقین* که سال‌ها پس از حضور وی در دربار شروان‌شاه و ملقب شدن به «خاقانی» سروده شده نیز خود را «حسان العجم الخاقانی الحقیقی» نامیده است. از معاصران خاقانی، رافعی قزوینی (۱۴۰۸ق: ۱/ ۴۰۴) مؤلف *التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین* او را «الافضل بدیل الحقائق المعروف بالخاقانی» نامیده و سند قاطعی در مورد نام و نسب و لقب و تخلص خاقانی در اختیار ما نهداده و به بسیاری مناقشات در این زمینه‌ها پایان داده است.

این نکته را نیز باید مد نظر داشت که خاقانی در سن کم وارد دربار شروان شده و ابیاتی از او در دست است که به تصریح نسخه‌های *دیوان* در «اوان کودکی» او سروده شده و در همان سروده‌ها از لقب خاقانی استفاده کرده است. از این جمله است قصیده‌ای که در ستایش منوچهر شروان‌شاه سروده است با این مطلع: «صفتی ست حسن او را که به وصف درنیاید» (خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۲۲-۱۲۰)

«اوان کودکی» در عرف قدما به معنی نوجوانی و حدود پانزده سالگی است؛ مؤید

این دریافت خاقانی قطعه‌ای است که خاقانی سال‌ها بعد، در اواخر عمر منوچهر شروان‌شاه، سروده (همان: ۸۵۲) و در آن به خدمات بیست ساله خود به‌وی اشاره کرده است:

خلفت را که چشم بد مرساد حرمت من نکو نمی‌دارد ...
حرمت بیست‌ساله خدمت من تو نگهدار کو نمی‌دارد

و شروان‌شاه منوچهر، در حدود سال ۵۵۵ ق در گذشته است، بنابر این تاریخ سروده شدن قصیده «صفتی ست حسن او را...» حدود ۵۳۵ ق، یعنی در حدود پانزده‌سالگی خاقانی خواهد بود. پس شاعر شروان، از آغاز دوران شاعری و از عنفوان جوانی «خاقانی» لقب داشته و شاید، به‌عکس آنچه مشهور است، لقب «حقایقی» را پس از آشنایی بیشتر با اندیشه‌های سنایی و تقویت انگیزه‌های عرفانی در او بر عنوان معروف خود افزوده باشد.

۴. خاقانی و شاگردی ابوالعلائی گنجه‌ای

ص ۷-۸ (ذیل: بالندگی و تربیت):

توفیق خاقانی در شاعری، خصوصاً در آغاز کار، مدیون ابوالعلائی گنجوی بود که بعدها دختر خود را نیز به‌شاعر داد، اما به‌عللی ناشناخته، و شاید به‌سبب رقابت‌ها و مناقشه‌های متداول در میان شاعران و ادیبان و اهل فضل، شاگرد و استاد رو در روی هم ایستادند. ابوالعلا که حق استادی خود بر خاقانی را مسلم می‌دانست در سروده‌های خویش گلایه‌های کلانی از خاقانی دارد. او در جایی با اشاره به ناسپاسی‌های خاقانی در حق خویش می‌گوید:

چون طفل اشک عاقبت آن شوخ شوخ‌چشم

از چشم من برآمد و بر روی من دوید

و در جای دیگر خطاب به خاقانی می‌گوید:

چو رغبت نبودت به‌شاگردی من

به‌تو تحفه زرّ و صله سیم دادم

کمر را به‌تعلیم و شفقت بیستم

زبان تو بر شاعری [بر] گشادم

چو شاعر شدی بُردمت نزد خاقان

به خاقانیت من لقب بر نهادم

و خاقانی هم در مقابل، ابوالعلا را در محلّ آتّهام‌هایی قرار داد و اشعاری در هجو او سرود.

آنچه مؤلف محترم *ارمغان صبح* در مورد رابطه خاقانی و ابوالعلا آورده، همان سخنان مشهوری است که خاقانی شناسان روزگار ما بارها و بارها تکرار کرده‌اند. ریشه این سخنان نیز عمدتاً قصه‌پردازی‌های ارباب تذکره است. در ذیل آنچه نوشته‌اند، این نکات گفتنی است:

نخست اینکه توفیق خاقانی، در آغاز کار بیش از همه مدیون کسب علم در نزد عموی فاضل و ادیب و حکیمش کافی‌الدین عمر بن عثمان (متوفی ۵۴۵ق) است. کافی‌الدین، بی‌شک مهم‌ترین و اولین استاد خاقانی بوده است. او همان کسی است که وقتی اوج استعداد و توانایی برادرزاده‌اش را در سخن‌سرایی دید لقب «حسان‌العجم» را به او داد.

ضمناً نقش کسانی چون «بهاء‌الدین احمد» که خاقانی مرثیه‌ای نیکو در سوگ او سروده و حقّ استادی او را به‌خوبی گزارده (خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۶۸-۱۶۷) قابل انکار نیست. خاقانی در صفحات ۲۸۸-۲۸۵ *دیوان* نیز او را ستوده و با عنوان «استاد صدر احرار» (همان: ۲۸۷) از او یاد کرده و نهایت حق‌شناسی خود را نسبت به او نشان داده است:

خاقانی در *تحفه‌العراقین* (۱۳۵۷: ۲۱۹ به بعد) در باب نقش اساسی کافی‌الدین عمر در تربیت علمی و ادبی خویش، به تفصیل سخن گفته که نشان‌دهنده اهمیت حضور این عموی فاضل، در تکوین شخصیت علمی و ادبی اوست. مرثیه‌های سوزناکی نیز که خاقانی در سوگ کافی‌الدین سروده، اوج رابطه عاطفی او و قدرشناسی شاگردانه او را در برابر استاد خویش به‌خوبی نشان می‌دهد. چنان‌که از *تحفه‌العراقین* دانسته می‌شود، کافی‌الدین از آغاز بر جزئیات آموزش برادر زاده خود نظارت داشته و خاقانی مهم‌ترین کتاب‌های علمی و ادبی آن روزگار را نزد او آموخته است:

چون دید مرا زبان گشاده	لوح خردم به دست داده
چون ز ابجد عقل در گذشته	الحمد حقایقم نوشته
عشرم همه روزه برگرفته	پس سوره سِرّ ز سر گرفته ...
پس برده مرا از آستانه	در صدرگه کتابخانه
داده به کفم کتاب اصلاح	آموخته سقط ز نرد ارواح

فرموده مطالعات و تکرار	در مجمل رمز و عین اسرار
من شاهد خاص او در آن جدّ	او ابن ذرّید و من مُبَرّد
کرده لغوی مرا نه لغوی	پس گفته: رشّدت کسّت تَغوی
چون دید که در سخن تمامم	حسّان عجم نهاد نامم

در عبارات *تحفه‌العراقین* «اصلاح»، «سقط زند»، «مجمل»، «العین» نام تعدادی از کتاب‌هایی است که خاقانی در نزد کافی‌الدین آموخته است. با وجود چنین مستندات، اصرار بر نشان دادن خاقانی در محضر درس ابوالعلا و نسبت دادن توفیقات خاقانی در آغاز امر به ابوالعلا، درحالی که هیچ سندی در آثار خود شاعر و معاصران او آن را تایید نمی‌کند، چه دلیل و ضرورتی دارد؟!

۴. خاقانی و دامادی ابوالعلاء گنجوی

اینکه خاقانی داماد ابوالعلا بوده و دختر بزرگترین دشمن خود را به‌زنی داشته، نیز سخنی است که مستند جدی، جز آنچه دولت‌شاه (۱۳۱۸: ۷۱-۷۰) آورده، ندارد و با مدلول آثار خاقانی نیز سازگار به‌نظر نمی‌رسد. خاقانی (۱۳۶۲: ۱۰۲) در نامه‌ای که از تبریز به شهاب‌الدین، داماد خویش نوشته اطلاعات دقیقی در مورد همسر خویش که به‌ادعای دولت‌شاه دختر ابوالعلاء بوده، آورده است:

که‌تر بیست و پنج سال، جهت محافظت و مراعات زنی روستایی را، رَحِمَهَا اللهُ تعالی، درد سر و درد دل از شروان چنان داشت که اگر بنویسد، تجویف هوای خافقین پر شود و من که‌تر را در آن «دیه فلّاحان» هزار نوبت دشنام دادند و بر سر راه آمدند و بر من تیر انداختند و پدر و برادر مرحوم او، رَحِمَهَا اللهُ، مرا فحش گفتند و بر من شمشیر کشیدند و من روزی بر سر او زنی دیگر نکردم، و او را دشمن کام نگردانیدم، مَعَمَا که از هزار خبا و خِدرِ بزرگان مرا طلبیدند، و در وقت بیماری‌ها آن مرحومه را تیماردار و خدمتکار و تشت‌نه و دست‌آب‌ده من بودم و چون از دنیا مفارقت کرد، به‌موافقت او از شروان بیرون آمدم و به‌ذات نامحسوس خدای، جلّ ذکره، که من که‌تر را از موطن دور ماندن هیچ سببی نیست الا وفات آن مرحومه ...

براساس متن *منشآت*، همسر نخست خاقانی زنی از طبقات پایین جامعه و اهل روستایی به‌نام «فلّاحان» بوده است. خاقانی به‌مدت بیست و پنج سال، از سال ۵۴۶هـ تا

زمان مرگ وی که به سال ۵۷۱ق اتفاق افتاده با او زندگی کرده است. شاعر شروان پس از مرگ این زن است که به سال ۵۷۱ق - در حدود پنجاه سالگی - شروان را ترک کرده، چرا که دیگر تعلق به این شهر حس نمی کرده است.

بدیهی است که هیچ کدام از این مشخصات که در منشئات آمده نمی تواند با دختر ابوالعلائی گنجوی که شاعری اهل اران و در دربار شروان صاحب نفوذ و قدرت بوده و ظاهراً در اذیت و آزار شاعر شروان، حتی به حبس افتادن او، بی نقش نبوده، تطبیق داشته باشد.

۵. تاریخ ورود خاقانی به دربار شروان شاه

ص ۸ (ذیل خاقانی و دستگاه شروان شاه):

ورود خاقانی به دستگاه شروان شاهان احتمالاً در میانه سالهای ۵۴۰ تا ۵۵۰ هـ ق و در روزگار جوانی شاعر صورت گرفته است. گفتیم که خاقانی پیرامون پانزده سالگی، یعنی از حدود ۵۳۵ق به دربار شروان شاه پیوسته و منوچهر شروان شاه را مدح گفته است.

۶. خاقانی و سفر بهری

ص ۹-۱۰:

شاعر پیش از این سفر [سفر نخست به حج به سال ۵۵۱ ق] مسافرتی به ناحیه ری کرد تا از آن شهر راهی خراسان گردد و اشتیاق سفر خراسان را که دیربازی بود که در درویش شعله می کشید تسکین دهد این سفر باید در میانه سالهای ۵۴۹ تا ۵۵۰ هـ ق صورت گرفته باشد، زیرا در همین فاصله زمانی است که شاعر در ری بیمار شد ... مقارن این ایام شهرهای آباد خراسان مورد هجوم غزها قرار گرفت و شکوه دستگاه سنجر متزلزل گشت ... خاقانی شرح این سفر پرماجرا و آزاردهنده را در منشئات و بعضی سروده های دیوان به تفصیل ذکر کرده است ...

خاقانی پس از این مسافرت، به سفرهای کوتاه دیگری رفت که از جمله آنها سفر او به تبریز است و پس از بازگشت از این سفر است که به تهمت همدلی با دشمنان شروان شاه به زندان افتاد. این ماجرا به قرینه بیانی در دیوان خاقانی می باید در پنجاه سالگی عمر شاعر اتفاق افتاده باشد. پس از مرگ منوچهر، خاقانی به دستور جانشین او، یعنی اخستان بن منوچهر از حبس رهایی یافت و بهانه

رهایی اجازت سفر کعبه بود ...

علاوه بر تردید جدی که در سال ۵۵۱ق به‌عنوان سال نخستین سفر خاقانی به حج وجود دارد و این‌جا جای پرداختن بدان نیست، اطلاعات غیرمستند و متناقضی در عبارت مؤلف محترم در کنار یکدیگر آمده که به‌پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم. نویسنده تاریخ سفر خاقانی را به‌ری، به‌قصد خراسان پیش از سال ۵۵۱ق یعنی در میانه سال‌های ۵۴۹ تا ۵۵۰ق دانسته و اجمالاً به‌مستنداتی از دیوان و منشئات اشاره کرده است. اما از نظر گذراندن دقیق همان مستندات ما را به‌این نتیجه می‌رساند که خاقانی در میانه سال‌های ۵۴۹ تا ۵۵۰ در شروان بوده است. خاقانی در قصیده‌ای که در سوگ محمد یحیی، بزرگ شافعیان نیشابور سروده، تصریح می‌کند که در زمان شنیدن خبر هجوم غزها به‌نیشابور و قتل محمد یحیی، در سال ۵۴۸ یا ۵۴۹ق در شروان بوده است. او در این زمان حدود ۲۸ سال داشته و خود را در تنگنای شروان، درگیر دشمنی رقیبان تنگ‌چشم خویش می‌دیده است، لذا عزم خویش را که برای رفتن به‌خراسان درست بود می‌شکند؛ خاقانی (۱۳۶۳: ۱۵۷):

آن کعبه وفا که خراسانش نام بود	اکنون به‌پای پیل حوادث خراب شد
عزمت که زی جناب خراسان درست بود	برهم شکن که بوی امان زان جناب شد
برطاق نه حدیث سفر زانکه روزگار	چون طالع تو نامزد انقلاب شد
در حبسگاه شروان با درد دل بساز	کان درد راه‌توشه یوم‌الحساب شد

پس خاقانی در سال‌های نزدیک به‌فتنه غز، نه در ری که در شروان بوده و بدیهی است که پس از فتنه غز و از میان رفتن امن و امان خطه خراسان، نیز هیچ زمینه مناسبی تا سال‌های سال برای سفر به آن سرزمین وجود نداشته و دربار شروان نیز اساساً اجازه چنین سفری را به‌خاقانی نمی‌داده است. (غفار کندلی، مقاله «خاقانی و آرزوی خراسان»؛ علی‌زاده، ۱۳۷۸: ۶۲-۳۸)

همان‌گونه که مؤلف محترم نیز نوشته‌اند، در منشئات خاقانی به‌سفر وی به‌ری و حوادث آن اشاره رفته است، اما آنچه در منشئات در این زمینه آمده، متن نامه‌ای است که خاقانی به‌دامادهای خویش، شهاب‌الدین و مشیدالدین، نوشته است (خاقانی، ۱۳۶۲: ۲۸۹-۲۸۱) تردیدی نیست که خاقانی سال‌های ۵۴۸ و ۵۴۹ق جوانی است ۲۸ ساله که دو سه سالی از ازدواج او گذشته و علی‌القاعده در آن سال‌ها نمی‌توانسته دو داماد داشته باشد تا برای آنان نامه‌ای پدران بنویسد و

ماجرای سفر ناکام خود را به‌ری برایشان شرح دهد!

۷. خاقانی و سفر به تبریز

مؤلف محترم، چنان‌که در عبارت ایشان گذشت، در ادامه به سفر کوتاه خاقانی به تبریز، پس از سفر به‌ری اشاره می‌کند، بی‌آنکه به مستند این ادعا اشاره‌ای بفرماید. روشن است که وقتی سفر سال‌های ۵۴۸ یا ۵۴۹ ق خاقانی به‌ری اصلی نداشته باشد تکلیف سفر بعدی و کوتاه‌مدت وی به تبریز نیز که به ادعای مؤلف در ادامه آن صورت گرفته روشن است.

آنچه از آثار خاقانی در زمینه حضور او در تبریز دانسته می‌شود همین است که او پس از سفر اخیر به حج، به سال ۵۷۱ ق، پس از مدتی اقامت در بغداد به تبریز رفته و پس از آن، علی‌رغم اصرارهای شروان‌شاه اخستان، هرگز به شروان بازنگشته و بیست و چند سال پایان عمر وی، عمدتاً در همین شهر گذشته است. (در این زمینه از جمله ←، نامه به اخستان، خاقانی، ۱۳۶۲: ۳۳۶-۳۲۹). او در دیوان (خاقانی، ۱۳۷۳: ۶۸-۶۷) نیز به سال‌ها حضور خود در تبریز تصریح کرده است:

تا به غربت فتاده‌ام همه سال
لیک تبریز به اقامت را
نه مهّم غیبت و سه مه حضر است
که صدف قطره را بهین مقرر است

بنابر این سفر کوتاه خاقانی پس از سفر بی‌فرجام وی به‌ری از لحاظ تاریخی قابل پذیرش نیست.

۸. خاقانی و حبس در دوران اخستان

بر اساس آنچه گذشت، خاقانی طبعاً هیچ سفر کوتاهی پس از سفر ری به تبریز نداشته تا پس از بازگشت به شروان، او را به تهمتی به زندان بیفکنند. حبس خاقانی ظاهراً دوبار، یک‌بار در دوران منوچهر و یک‌بار در اوایل دوران اخستان، یعنی در حدود سال ۵۵۵ ق، و در حدود سی و چندسالگی شاعر، رخ داده است و نه آن‌گونه که استاد محترم نوشته‌اند، در پنجاه‌سالگی او.

خاقانی (۱۳۶۲: ۱۱۵-۱۰۶)، در نامه‌ای خطاب به شمس‌الدین، از فضایی روزگار خویش شمه‌ای از حوادث پس از مرگ منوچهر و حبس خویش را واگفته است:

آفتاب خسروان کسوفِ هلاک پذیرفت ... منوچهر مینوچهر شد ... القصّه چون در
مبايعت اخوان متابعت نمودم، از مساعدت با ایشان مباحثت کردم. در مواقف

نامرادی و محبس ناجنس، دور از مجلس انس، تا سه هلال گذشتن در چار اغلال هلال شکل بماندم ... و در تطاول مدّت این غصّه کبری و محنت عظمی فرصه نجات و فرجه خلاص میسر نمی‌شد. (خاقانی، همان، صص ۱۱۲-۱۱۱)

از عبارت منشئات به‌خوبی دانسته می‌شود که این حبس بلافاصله پس از مرگ منوچهر و در زمانی که حکومت اخستان مستقر نشده بوده، اتفاق افتاده و مدّت آن نیز بیش از سه ماه نبوده است.

استناد مؤلف محترم به‌این بیت از قصیده ترساییه (خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۵):

مرا از بعد پنجه سال اسلام نزیید چون صلیبی بند بر پا

برای اثبات اینکه واقعه حبس خاقانی در پنجاه‌سالگی او رخ داده، نیز خالی از دقت است، زیرا این بیت قطعاً یک بیت الحاقی است و چنان‌که مرحوم سجّادی نیز در حاشیه همان صفحه از دیوان نوشته‌اند، در هیچ یک از نسخ خطی وجود ندارد. طبعاً استناد به چنین بیتی برای اثبات ادعایی این‌گونه پراهمیت در مورد سوانح عمر خاقانی با دقت علمی سازگار نیست.

نکته دیگری که در سخن مؤلف محترم وجود داشت، یعنی این ادعا که خاقانی از زمان نامعینی در زندان منوچهر شروان‌شاه بوده و پس از پنجاه‌سالگی شاعر و مرگ منوچهر، به‌دستور جانشین وی، یعنی اخستان آزاد شده و رخصت سفر برای حجّ دوم خود را یافته نیز مستند به‌هیچ دلیل تاریخی نیست و نمی‌تواند پذیرفته شود؛ ضمن اینکه، بر اساس آنچه در دیوان خاقانی (۱۳۷۳: ۵۳۰) آمده مدّت حکومت منوچهر حدود سی سال بوده است:

شاهها سریر و تاج کیان چون گذاشتی سی‌ساله ملک و ملک جهان چون گذاشتی

اما پذیرش اینکه منوچهر تا پنجاه‌سالگی خاقانی، یعنی حدود سال ۵۷۰ ق زنده و برسرکار بوده، مدّت حکومت او را بسیار طولانی‌تر از این‌ها می‌کند. آغاز حکومت ابوالهیجا منوچهر شروان‌شاه را ۵۱۴ ق نوشته‌اند (مقاله هادی حسن «شروان در قرن ششم هجری»، علی‌زاده، ۱۳۷۱: ۲) که اگر چنین باشد، باید بپذیریم که، علی‌رغم سخن صریح خاقانی، حکومت او، نه حدود سی سال، که نزدیک به ۵۶ سال به‌درازا کشیده است!

تناقض دیگری که با پذیرش سخن مؤلف محترم و محققان هم‌رای با او به‌وجود

می آید این نکته است که اگر باور کنیم که منوچهر شروان شاه تا پنجاه سالگی شاعر، یعنی ۵۷۰ق برسرکار بوده و حکومت او نیز به تصریح شاعر شروان حدود سی سال بوده لاجرم باید آغاز حکومت او را در حدود سال ۵۴۰ق بدانیم. این درحالی است که پیش از این ثابت کردیم که خاقانی از حدود پانزده سالگی، یعنی حدود سال ۵۳۵ق وارد دربار منوچهر شده و او را مدح گفته است؛ در حالی که پذیرش فرض مؤلف محترم مستلزم این سخن است که خاقانی حدود پنج سال قبل از بر تخت نشستن ممدوح او را به عنوان شروان شاه مدح کرده باشد!

قبول نظر مؤلف محترم تالی های فاسد متعدد دیگری هم دارد؛ چون ما قطعاً می دانیم که خاقانی، دست کم دوبار، یک بار در روزگار منوچهر و یک بار بلافاصله بعد از مرگ او طعم حبس و بند را در شروان کشیده است و همچنین، چنان که خواهیم گفت، یقین داریم که خاقانی پس از سفر دوم خویش به حج هرگز به شروان بازنگشته و بیست و چند سال پایان عمر خویش را بین سال های ۵۷۱ تا ۵۹۱ق عمدتاً در تبریز گذرانده است.

بر این اساس، اگر خاقانی از زمان نامعینی تا پنجاه سالگی خویش در حبس منوچهر شروان شاه به سر برده و پس از روی کار آمدن جانشین او، اخستان، آزاد شده و به سفر دوم حج رفته باشد دیگر حبس دومی برای او بلافاصله بعد از مرگ او متصور نیست، چون خاقانی، پس از دومین سفر حج دیگر به شروان بازنگشته و در قلمرو شاه شروان زندگی نمی کرده تا به دام حبس او گرفتار آید! و تناقضات دیگر که اختصاراً از آن ها درمی گذریم.

۹. زمان سرودن قصیده «ایوان مداین»

ص ۱۰:

«یادگار سفر دوم خاقانی به خانه کعبه، قصیده معروف / ایوان مداین است.»

معلوم نیست مؤلف محترم و کسانی که زمان سروده شدن / ایوان مداین را سفر دوم حج خاقانی می دانند، این زمان را چگونه تعیین کرده اند و کدام قرینه درون متنی یا کدام سند تاریخی ایشان را به این نکته رهنمون شده است.

به نظر می رسد، با توجه به محتوای قصیده، تردیدی نباید کرد که این قصیده رهاورد خاقانی در سفر نخست وی به حج است چرا که در آن صراحتاً از قصد بازگشت به شروان سخن گفته است. خاقانی (۱۳۷۳: ۳۶۰):

گر زاد ره مکه توشه ست به هر شهری تو زاد مداین بر تحفه زپی شروان

و می دانیم که خاقانی، در پی حج اخیر خویش، نه قصد بازگشت به شروان را

داشت و نه هرگز تا آخر عمر، علی‌رغم درخواست‌های مکرر دربار شروان و شخص شروان‌شاه و دیگران، به‌این بازگشت تن درداد. او برای اینکه به‌این تقاضای مصرانه پاسخ ردی محترمانه و موجه داده باشد همواره تأکید می‌کرد که حسب نذری که در آستان کعبه انجام داده قصد دارد به‌زیارت بیت‌المقدس برود و پس از بازگشت بار دیگر به‌مکه بازگردد و تا پایان عمر در آنجا مجاور شود.

او سه سال پس از سفر حجّ اخیر خویش، در هنگامی که ناگزیر در تبریز رحل اقامت افکنده بود، در پاسخ جلال‌الدوله، شاه ابنخاز، که قصد پادرمیانی میان او و اخستان را داشت و از او خواسته بود به‌شروان بازگردد، می‌نویسد:

خاصه که با خدای جلّ ذکرة، عهد و نذر کرده است که بعدالیوم خدمت درگاه ملوک نورزد، و از این نوبت به‌دارالامن مکه، حَقَّها الله بالعدل و المعالی، بر آن نیت رفته بود که آنجا مُقام سازد و بقیّت عمر هم آنجا بگذرانند، اما عارضه‌ای، بعیداً عن نواب الحضرة العلیا، حادث شد که بنده را به‌مدینه‌السلام بغداد به‌سبب معالجت مراجعت بایست کردن، و از آنجا به‌صقّ تبریز به‌ظهور شکلی عجیب تحویل افتاد، و اکنون هم بر آن عزیزت است که سفر قدس و زیارت شام برآورد و باز مکه شود ان شاء الله تعالی. (خاقانی، ۱۳۶۲: ۸۲)

البته، چنان‌که گفتیم، خاقانی موفق به‌سفر قدس نشد و بیش از بیست‌سال از پایان عمر خویش را عمدتاً در تبریز و در سفر به‌اطراف آن و مناطق دیگر گذراند.

۱۰. زمان مرگ رشید، فرزند خاقانی

ص ۱۰:

خاقانی به‌دنبال بازگشت از این سفر [= سفر حج] با مرگ فرزند محبوبش رشیدالدین که به‌سال ۵۷۱ ق اتفاق افتاد، رو به‌رو شد.

با توجه به‌توضیحات قبلی این سخن هم با واقعیات تاریخی سازگار نیست. طبق عبارتی که پیش از این از منشئات (ص ۱۰۲) نقل کردیم، خاقانی تا زمان مرگ همسرش از شروان به‌قصد سفر اخیر خویش به‌حج بیرون نیامده است و تردیدی نداریم که همسر وی در زمان مرگ رشید زنده بوده و خاقانی شرح مویه‌سرای‌های او را بر بالین رشید با تلخی تمام آورده است؛ خاقانی (۱۳۶۳: ۱۶۲):

مادرش بر سرخاک است به‌خون غرق و زخلق

دم فرویست عجب دارم اگر بگشایید

پس سفر خاقانی به‌سال ۵۷۱ ق پس از مرگ پسرش رشیدالدین اتفاق افتاده

است، نه قبل از آن.

۱۱. زندگی و مرگ خاقانی در تبریز

ص ۱۱:

مرگ خاقانی به دنبال عزلت و عسرتی جان فرسای در تبریز رخ داد. آنچه موجب اندوه جانکاه خاقانی در روزگار پیری گردید، مرگ عزیزانی بود که هر روز داغ غمی تازه را بر دل او می نهاد. به طوری که او تیره بختانه، مرگ بسیاری از نزدیکان و عزیزان و یاران را شاهد بود و بر ماتم آنان مرثیه سرود. از شمار این کسانند: رشیدالدین، تنها پسر او، پدر، مادر، همسر نخستین، همسر دوم، کافی الدین، عم شاعر، وحیدالدین، پسر عم شاعر، مرگ دختری خردسال، مرگ داماد و نیز مرگ شخصیت‌هایی که به جهت والایی شأن علمی و مذهبی خود مورد علاقه شاعر بوده‌اند.

چیزی در آثار شاعر و منابع دیگر وجود ندارد که نشان دهد مرگ خاقانی در تبریز، به دنبال «عزلت و عسرتی جان فرسای» رخ داده باشد. خاقانی در تبریز به عزت و احترام می‌زیست و روابطی گسترده با محافل علمی و ادبی و بزرگان روزگار خود داشت. در مورد وضعیت زندگی خاقانی در تبریز می‌توان نگاه کرد به مقاله سودمند «خاقانی و محیط ادبی تبریز بر اساس سفینه تبریز» (شفیعی کدکنی، نامه بهارستان، سال چهارم، شماره اول و دوم، بهار و زمستان ۱۳۸۲، صص ۱۶۴-۱۵۹) که نشان می‌دهد خاقانی در تبریز زندگانی‌ای همراه با نوعی اشرافیت و رفاه داشته است.

این سخن نیز که خاقانی، در ایام پیری با مرگ نزدیکان و عزیزانی، هر روز داغ تازه‌ای بر دل داشته، نیز دقیق نیست و اساساً اغلب کسانی که مؤلف محترم به نام آنان اشاره کرده، در سال‌های دور و نه در سال‌های پیری و حضور خاقانی در تبریز، در گذشته بودند و تنها خاطره تلخ مرگ آنان بود که چون شراره‌ای بازمانده از کاروان عمر از دل خاکستر یادها سربرمی‌آورد!

کافی الدین عُمَر در ۲۵ سالگی شاعر در گذشته بود، وحیدالدین، پسر عموی او، به سال ۵۶۰ق، وقتی خاقانی در سفر عراق، ظاهراً به دلیل مأموریت و سفارت، به سر می‌برد جهان را وداع گفته بود. پسرش رشید در ۵۷۱ق حدود پنجاه سالگی شاعر به سبب بیماری و همسر خاقانی، در همان نزدیکی از فراق پسر جان سپرده بودند و پدر و مادر

شاعر نیز قطعاً تا این تاریخ در قید حیات نبودند و... و البته این‌ها نکاتی نیست که از نظر استاد محترم و مؤلف گرامی *ارمغان صبح* و چه بسا دانشجویان ایشان دور باشد.

۱۲. پسران خاقانی

این نکته نیز که رشیدالدین، تنها پسر خاقانی بوده دقیق نیست. خاقانی دو فرزند پسر دیگر به نام‌های مؤیدالدین و عبدالمجید داشته که فرزند اخیر او در زمان مرگ رشید خردسال بوده و خاقانی او را، پس از گریزواره خویش به قصد سفر حج در شروان تنها گذاشته بود. خاقانی (۱۳۶۲: ۶۷) در *منشآت* (همان: ۱۶۰) از مؤیدالدین که پسر مهتر خاقانی بوده و در تبریز زندگی می‌کرده با عنوان «پسر اعز، خلف صدق، خواجه امام اجلف عالم کبیر، متبحر نحریر، حبر خبیر، مؤیدالدین...» یاد کرده است. (نیز همان: ۲۸۶) خاقانی از فرزند کوچکش نیز با عنوان «فرزند امیر عبدالمجید، ابقاه الله تعالی» اسم برده و در *دیوان* (خاقانی، ۱۳۷۳: ۹۰۲) ضمن اشاره به مرگ رشید و همسرش با اشاره به او سروده است:

پسر داشتم چون بلند آفتابی	ز ناگه به تباری مغاکش سپردم
به درد پسر مادرش چون فروشد	به خاک آن تن دردناکش سپردم
بماندم من و ماند عبدالمجیدی	ودیعت به یزدان پاکش سپردم
اگر کس پناهش نباشد به شروان	پناهش بس است آن خدا کش سپردم

۱۳. خاقانی و جمال‌الدین اصفهانی

ص ۲۶ (ذیل شاعران معاصر خاقانی):

یکی از مشهورترین شاعران معاصر خاقانی، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی است. جمال‌الدین پس از انتشار قصیده هجو اصفهان، منسوب به خاقانی و شاید توطئه مجیرالدین بیلقانی، در این باب، قصیده‌ای خطاب به خاقانی سرود با این مطلع:

کیست که پیغام من به شهر شروان برَد

یک سخن از من بدان مرد سخندان برَد...

در مورد این فقره از عبارت مؤلف محترم نکاتی قابل ذکر است:

در قصیده جمال اصفهانی چیزی که نشان بدهد در پاسخ به هجویه‌ای سروده شده، دیده نمی‌شود. تنها اعتراضی است دوستانه به مفاخره خاقانی و تأکید بر این نکته که هنوز گویندگان و شاعرانی در عراق - و اصفهان - هستند که می‌توانند در این زمینه ادعای برتری داشته باشند. از لحن جمال، کاملاً واضح است که خطاب او به خاقانی جوان است، نه خاقانی میان‌سال و کهن‌سال که در سال‌های میان‌سالی او، کمتر کسی می‌توانسته در توانایی‌هایش تردید کند؛ جمال اصفهانی (۱۳۲۰: ۸۵):

کسی بدین مایه علم دعوی دانش کند کسی بدین قدر شعر نام بزرگان برد؟!

البته اعتراض جمال دیری نمی‌پاید و پس از گذشت چندین بیت لحنی احترام‌آمیز به خود می‌گیرد و به اقرار نسبت به برتری خاقانی می‌انجامد. او صراحتاً سخنان پیشین خود را مزاح و طیبیت می‌نامد و سخن او در بخش‌های پایانی لحن «اخوانیه» به خود می‌گیرد؛ جمال اصفهانی (همان: ۸۷):

این همه خود طیبیت است بالله اگر مثل تو چرخ به سیصد قران گشت به دوران برد

اگر علت اعتراض جمال هجو اصفهان از جانب خاقانی بود، این طیبیت و ملایمت وجهی نداشت!

اما علت اعتراض جمال بر خاقانی گویا از آن‌جا ناشی می‌شده که خاقانی *تحفة العراقین* خود را به شهر اصفهان فرستاده بوده است. (همان: ۸۵) از مطلع قصیده جمال واضح است که تاریخ سروده شدن آن روزگاری است که خاقانی در شروان زندگی می‌کرده است، چون قاصدی را می‌طلبد که شعر او را به شهر شروان ببرد و به سخندان این شهر برساند.

اما زمان سروده شدن قصیده «صفاهان» و طبعاً هجویه‌ای که گویا مجیر بیلقانی علیه مردم این شهر سروده بوده یقیناً سال‌ها پس از این ماجرا و مربوط به دورانی است که خاقانی در تبریز می‌زیست و قصد داشت از طریق ری به خراسان برود. خاقانی (۱۳۱۳: ۳۵۴):

رای به‌ری چیست؟ خیز جای به‌جی جوی کان که ری او داشت داشت رای صفاهان

۱۴. تاریخ سروده شدن قصیده «صفاهان»

این قصیده بی‌گمان مربوط به حدود سال‌های ۵۸۱-۵۷۵ ق است که خاقانی در تبریز

به‌سر می‌برد. او در همین قصیده به‌ختم‌الغرایب (تحفه‌العراقین) اشاره می‌کند که سال‌ها پیش از این سروده بود و به‌ایاتی که در ستایش بزرگان اصفهان، از قبیل جمال اصفهانی، وزیر صاحب موصل (متوفی ۵۵۹ق) استناد می‌کند و می‌گوید سی سال است که این‌گونه وفای اصفهان را بزرگ و زنده نگاه داشته‌ام. خاقانی (همان: ۳۵۵):

مذت سی سال هست کز سر اخلاص زنده چنین داشتم وفای صفاهان

بنابراین می‌باید از زمان سروده شدن تحفه‌العراقین در حدود ۵۵۱ق و شعری که جمال‌الدین عبدالرزاق خطاب به‌خاقانی سرود، تا زمان هجو اصفهان بر زبان مجیر و انتساب آن به‌خاقانی و پاسخ خاقانی به‌این شبهه در قصیده صفاهان دست کم حدود ۲۵ سال فاصله باشد، تا سخن خاقانی در مورد اخلاص ۳۰ ساله‌اش به‌اصفهان درست به‌نظر برسد. بنابراین، با توجه به‌فاصله زمانی این دو قصیده هیچ نسبتی میان قصیده هجو اصفهان و قصیده جمال خطاب به‌خاقانی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

۱۵. خاقانی و رشید و طواط

ص ۲۷:

رشید و طواط شیرازی از دیگر سرایندگان معاصر خاقانی است... وی خاقانی را در قصیده‌ای با سی و یک بیت آراسته و مقدمه‌ای منشور ستود و خاقانی هم با قصیده‌ای نغز و استادانه... رشید را پاسخ گفت: این قصیده رشید به‌هنگام بیست و پنج‌سالگی خاقانی ... برای او فرستاده شده است... اما این دوستی شاید به‌دلیل انکار نابخردانه رشید در حق سنایی و یا علل دیگر به‌کدورت انجامید و خاقانی هجوهای گزنده‌ای در ذم رشید سرود.

اینکه رشید و طواط «شیرازی» باشد، قطعاً یک خطای ناخواسته است که به‌واسطه طغیان قلم رخ داده و شوربختانه، پس از ویرایش‌ها و چاپ‌های متعدد در صفحات این کتاب جاخوش کرده است. رشید قطعاً بلخی است و خاقانی در هجو او وی را از سر تحقیر «بلخیک» خطاب کرده و به‌دلیل اصلی نقار و کدورت فی مابین نیز که فرستادن شعر از سوی رشید به‌شروان بوده اشاره کرده است؛ خاقانی (۱۳۶۳: ۹۱۹):

ای بلخیک سقط چه فرستی به‌شهر ما چندین سقاطه هوس‌افزای عقل‌کاه

۱۶. خاقانی و ماجرای پیروزی اخستان بر روس‌ها

ص ۱۳۴ (مقدمه قصیده «صبح است کمان کش اختران را...»):

زمینه کلی این قصیده بلند هفتاد و نه بیتی مدح شروان شاه اخستان و ذکر پیروزی او بر رومیان (= گرجی‌ها و ابخازی‌ها) است.

دقیق‌تر آن است که بگوییم این سروده، چنان‌که در عنوان آن هم آمده «تهنیت فتح روس» است، نه رومی‌ها و نه گرجی‌ها و نه ابخازی‌ها. در متن قصیده نیز (خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۳-۳۴) می‌خوانیم:

تاریخ شد آسمان قران را	فتح تو به جنگ لشکر روس
صرصر شده ساق ضیمران را	رایات تو روس را علی‌روس
کانداخته یغلق پـران را	در زهره روس رانده زهرآب

۱۷. تاریخ سروده شدن قصیده «نان»

ص ۱۷۲:

قصیده کوتاه خاقانی یا ردیف «نان» احتمالاً در روزگار پیری و سال‌خوردگی شاعر در شروان و شاید تبریز سروده شده و بیتی از آن گویای شدت عسرت و تنگدستی اوست:

نانم نداد چرخ ندانم چه موجب است

ای چرخ ناسزا ندم من سزای نان

پیش از این گفتیم که خاقانی تا حدود پنجاه‌سالگی در شروان زندگی می‌کرده و روزگار پیری را در تبریز گذرانده است. نیز گفتیم که زندگی خاقانی در تبریز زندگانی فقیرانه‌ای نبوده است، تردیدی نباید کرد که این قصیده مربوط به سال‌های جوانی خاقانی است که در شروان، به واسطه بی‌اعتنائی ممدوح در فقر و فاقه به سر می‌برده است. این مضمون، یعنی گله از فقر، از مضامین رایج روزگار جوانی شاعر است، قرینه دیگر بر این ادعا اشاره خاقانی به این قصیده از طریق تضمین مصراعی از آن در قصیده‌ای است که بی‌گمان در شروان و میان‌سالی او سروده شده است. خاقانی در بیتی از این قصیده می‌گوید؛ همان: ۳۱۳:

آن نکته یاد کن که در آن قطعه گفته‌ای «زین بیش، آب‌روی نریزم برای نان»

۱۸. عامل ممانعت از سفر خاقانی به خراسان

ص ۱۷۵ (مقدمه شرح قصیده در مذمت ری):

این قصیده کوتاه که در مذمت آب و هوای ری گفته شده ... از بیتی در این قصیده دریافت می‌شود که حاکم ری، متأثر از نفوذ شروانشاه، مانع عزیمت خاقانی از طریق ری به خراسان می‌شده است:

چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا

هم باز پس شوم، نکشم پس بلای ری

آنچه از بیت فهمیده می‌شود، فقط همین است که خاقانی را در ری موقوف کرده بوده‌اند و به او رخصت سفر به خراسان نمی‌داده‌اند. اما اینکه این ممنوعیت متأثر از نفوذ شروانشاه بوده از آن قابل دریافت نیست. باید توجه داشت که شروانشاهان حاکمان مقتدری نبوده‌اند و محدوده نفوذ آنان هرگز مناطقی چون ری را دربر نمی‌گرفته است. شروانشاه اگر چنین نفوذی در آن سوی مرزهایش داشت بی‌شک دستور بازگرداندن شاعر به شروان را صادر می‌کرد!

منع خاقانی از سفر به خراسان، علی‌القاعده، در چهارچوب رقابت میان سلاجقه عراق و حاکمان خراسان، یعنی خوارزمشاهیان قابل تحلیل است. خاقانی، از سفر به خراسان قصد پیوستن به دربار خوارزم را داشته، و این امر برای سلجوقیان ظاهراً پوشیده و خوشایند نبوده است. طبعاً سعایت کسانی نیز در این میان بی‌تأثیر نبوده است. خاقانی (۱۳۶۳: ۴۰۶) در بیتی به این نکته اشاره می‌کند که در ری منتظر رسیدن حکم «سلطان» بوده است:

تا به فرمان شوم ان شاء الله
گر دهد رخصه کنم نیت طوس
نه نه تا حکم ز سلطان چه رسد
خوش و شادان شوم ان شاء الله

و «سلطان» عنوانی است که تنها در مورد پادشاهان بزرگ به کار می‌رفته نه امیرانی چون شاه شروان. طبعاً مقصود می‌باید سلطان سلجوقی عراق باشد.

۱۹. حبسیه بودن قصیده «ترساییه»

ص ۱۸۹ (در مقدمه قصیده ترساییه):

قصیده حاضر، مشهور به قصیده ترساییه ... مشتمل بر حسب حال شاعر است. خاقانی در این سروده که غالباً آن را حبسیه دانسته‌اند، بهانه‌ای برای ورود به مضامین ترساییه پیدا می‌کند. [ارمغان صبح، ویرایش نخست، ص ۲۴۰]

مؤلف محترم در ویرایش اول کتاب این قصیده را از حبسیات خاقانی، یعنی قصایدی که در زندان سروده، شمرده و نوشته بودند:

قصیده حاضر ... مشتمل بر حسب حال شاعر در زندان شروان شاه و دشواری حال خود است. خاقانی در این حبسیه و حسب حال، بهانه‌ای برای ورود به مضامین ترسایی پیدا می‌کند و ...

طبعاً از دقت علمی مؤلف نیز جز این انتظار نمی‌رفت که در ویرایش اخیر کتاب، علی‌رغم شهرت این سروده به‌عنوان یک حبسیه، در قطعیت این سخن تجدید نظر کرده و آن را به‌نظر غالب نسبت بدهند.

واقعیت این است که ترساییه خاقانی، حبسیه نیست و هیچ شاهد درون‌متنی وجود ندارد که نشان دهد خاقانی آن را در زندان و یا به‌مناسبت درخواست استخلاص از زندان سروده باشد. ترساییه، همان‌طور که نوشته‌اند، نوعی حسب حال است در شکایت از فلک کج‌رفتار که شاعر را در تنگنای خود اسیر کرده است. ترساییه را در مفهوم دقیق باید سوگندنامه‌ای دانست که برای کسب اجازه سفر به بیت المقدس سروده شده است؛ خاقانی (۱۳۱۳: ۲۸-۲۷):

مسیحا خصلتا، قیصر نژادا تو را سوگند خواهم داد حقاً...
که بهر دیدن بیت المقدس مرا فرمان بخواه از شاه دنیا

بدیهی است کسی که پایبند زندان است، باید نخست به فکر رهایی از حبس باشد و منطقی نیست که پیش از استخلاص از بند به درخواست اجازه سفر یا هر درخواست دیگری که موقوف به استخلاص از زندان است بیندیشد.

خاقانی از وقتی که در آغاز جوانی به‌توان و استعداد شگفت‌انگیز خود پی برد، دریافت که شروان و دربار محقر آن، با وجود آن همه کم‌التفاتی بزرگان و تنگ‌نظری رقیبان و مدعیان، جای مناسبی برای رشد و تعالی او نیست. او پیوسته در پی آن بود که خود را از «حبسگاه شروان» خلاص کند و به‌جایی چون خراسان، که مرکز دولت‌های مقتدر و مرکز زبان و شعر فارسی بود بشتابد یا به‌هر شیوه خود را به‌سرزمین عراق و دربار سلاطین سلجوقی بیندازد، اما همواره او را از این سفر باز می‌داشتند و رخصت بیرون شدن از قلمرو محدود و بسته شروان را به‌او نمی‌دادند.

خاقانی برای به‌دست آوردن مجوز این سفر هیچ دلیل و دست‌آویزی بهتر از سفر حج پیدا نمی‌کرد، زیرا دربار شروان هیچ بهانه عرفی و شرعی برای مخالفت با این

درخواست نداشت، با این همه تا سال‌های سال با همین خواهش مشروع خاقانی، با وجود واسطه‌های مختلفی که برانگیخت مخالفت کردند. خاقانی برای به‌دست آوردن این رخصت چند بار هم به یکی از سرداران قدرتمند شروان متوسل شد و از کسی که به دلیل مسیحی بودن، از او با عناوینی چون مخلص‌المسیح و فخرالحواری یاد کرده و عظیم‌الرؤم، فخرالدوله قیصر، پهلوان ایران، مرزبان کشور بهرامیان و پهلوان ملکت داودیانش نامیده، یاری طلبید و از او خواست که در این ماجرا پایمردی کند. خاقانی در قصیده دیگری که در ستایش همین ممدوح سروده، باز هم همین درخواست را تکرار کرده است؛ خاقانی (دیوان، ص ۲۸۳):

دارم دل عراق و پی مکه و سر حج
درخورتر از اجازت تو درخوری ندارم

بنابراین همه آنچه در قصیده ترساییه، و قصیده دیگری که بدان اشارت رفت آمده، تلاش برای کسب اجازه سفر است، نه استخلاص از زندان؛ اما شاید آنچه باعث شده که خاقانی شناسان معاصر، این قصیده را حبسیه بپندارند، برخی عبارات دو پهلوی آن است که زندان واقعی را تداعی می‌کند؛ درحالی که مراد از آن زندان مجازی شروان بوده؛ زندانی که روح و استعداد شاعر بزرگ ما را، سخت‌تر از هر سیاه‌چالی در تنگنای خود محبوس کرده بود؛ عباراتی از این دست: «مرا دارد مسلسل راهب‌آسا» و «من این جاپای‌بند رشته مانده ...» و «چرا بیژن شد این در چاه یلدا» و خصوصاً این دو بیت؛ خاقانی (۱۳۶۳: ۲۴ و ۲۵):

چو قندیلیم برآویزند و سوزند
سه زنجیرم نهاده دست اعدا

مرا از بعد پنجه‌سال اسلام
نزید چون صلیبی بند بر پا

که دومی این سوء تفاهم را نیز، چنان‌که گذشت، در میان خاقانی‌شناسان پدید آورده که واقعه حبس خاقانی در پنجاه‌سالگی او رخ داده است، اما بی‌هیچ تردیدی، چنان‌که پیش‌تر گذشت، بیت دوم الحاقی است و در هیچ یک از نسخه‌های دیوان خاقانی و حتی جنگ‌ها و سفینه‌های کهنی که این قصیده را ضبط کرده‌اند نیامده و بیت اول هم بر معنی حقیقی آن قابل حمل نیست، زیرا هیچ گزارشی وجود ندارد که خاقانی را در

زنداد، مثل قندیل از سقف آویخته و او را سوزانده باشند!
برخی نیز «صلیب روزن این بام خضرا» در این بیت (همان: ۲۴) را دلیل بر حبسیه بودن قصیده گرفته‌اند:

به‌صور صبحگاهی بر شکافم صلیب روزن این بام خضرا

و آن را به معنی روزن زندان تصور کرده‌اند - از جمله مؤلف همین کتاب در صفحه ۱۹۰ - در حالی که «بام خضرا» با سقف سبز آسمان و فلک تناسب دارد نه روزن زندان؛ ضمن اینکه آن «آه و صور صبحگاهی» را که می‌تواند سقف آسمان را بشکافد و گنبد مینا را بسوزد، در این حدّ پایین آوردن و آن را به شکستن روزنه حقیر زندان گماشتن نیز با منطق شعر و مبالغه رایج در آن تناسب چندانی ندارد!

بنابراین هیچ تردیدی نباید کرد که ترساییه و قصیده دیگری که در خطاب به ممدوح آن، عزالدوله، سروده شده (خاقانی، ۱۳۱۳: ۲۸۳-۲۷۹) حسب حال و سوگندنامه‌ای است به منظور کسب اجازه سفر و رها شدن از تنگنای شروان، نه استخلاص از زندان. بر این اساس مضامین محدودی را نیز که در ترساییه بر حسب بند دلالت دارد، باید بر زندان مجازی، یعنی محیط بسته و محدود شروان حمل کرد.

جالب توجه اینکه تعبیر «در شکایت از حبس و تخلص به مدح مخلص دین مسیح و شفیع گرفتن او برای خلاصی از زندان» که بر پیشانی این قصیده در چاپ‌های متداول آن نقش بسته یا مضمون آن، تنها در عنوان یکی از نسخ - نسخه مجلس - آمده که آن هم از بخش‌های تازه‌نوشته این نسخه است و در قرون اخیر بدان الحاق شده است.

با نگاهی به سایر نسخ می‌بینیم که نسخه لندن بدون عنوان است. در عنوان نسخه کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران تنها آمده «ایضاً فی مدح النصرانی» و در حاشیه با خط جدید و ریزتر از متن آمده «این قصیده در زندان گوید از ضجرت و پریشانی و وقتی که بند آهنین بر او نهاده و بیم سر داشت و التماس بیت المقدس کرد...» و در عنوان نسخه آستان قدس (به شماره ۴۶۴۴) نیز صرفاً این قصیده «سوگندنامه» دانسته شده و قید کرده است: «این سوگندنامه را به جهت تعظیم عزالدوله مسیحی کند و او را شفیع آورد پیش سلطان در اجازه سفر ... رفتن به کعبه.»

در عنوان نسخه دیگر آستان قدس (به شماره ۸۳۶۸) نیز آمده: «قصیده اخری ذکر فیها فضایل نفسه و حسبه». بنابراین با قاطعیت می‌توان گفت که از نظر عنوان نسخه‌ها

نیز ترساییه حبسیه نیست و حبسیه بودن این قصیده یک دیدگاه کاملاً متأخر است.

۲۰. خاقانی و آندرنیکوس کومنه‌نوس

ص ۱۹۷ (ذیل عظیم‌الرّوم، عزالدوله قیصر):

ظاهراً اشاره است به آندرنیکوس کومنه‌نوس، از عموزادگان امانوئل، امپراتور بیزانس، خاقانی با الفاظی نظیر «فخر حواری» و «مخلص‌المسیح» نیز از وی یاد کرده است.

اینکه ممدوح و مخاطب ترساییه شاهزاده‌ای گریخته از قلمرو بیزانس باشد به‌نام آندرنیکوس کومنه‌نوس (۵۱۴-۵۸۲ق/۱۱۲۰-۱۱۸۵م) که چند صباحی به گرجستان پناهنده شده بوده و با شروان‌شاه مناسبت و رفت و آمدی داشته، سخنی است که برخی از شرق‌شناسان روزگار ما مطرح کرده‌اند و مورد پذیرش بسیاری از محققان زمانه ما قرار گرفته و تقریباً جزو مشهورات روزگار درآمده است. مینورسکی، با قطعیت و قاطعیتی شگفت، در مورد ممدوح ترساییه نوشته است:

درباره هویت ممدوحی که در قصیده «ترساییه»ی خاقانی مورد ستایش قرار گرفته است جای هیچ‌گونه تردید و خلافتی نیست. ممدوح مزبور جز آندرنیکوس کومنه‌نوس معروف که ذوق و عشق و جنایت‌ها و ماجراهای زندگی او حتی در میان غرایب اتفاقات آن روزگار بوزنطیا شگفت‌انگیز و موجب حیرت و اعجاب بوده است کس دیگر نیست. (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۳۳)

در ردّ دیدگاه مینورسکی همین کافی است که بدانیم تاریخ حضور آندرنیکوس، یعنی ۵۶۹ق، (همان، ص ۳۴) به‌هیچ وجه با زمان دو دوره حبس خاقانی که یک‌بار آن در دوران منوچهر شروان‌شاه، یعنی پیش از ۵۵۴ق و یک‌بار آن بلافاصله از مرگ او رخ داده، یعنی در حدود ۵۵۵ق، تطابق ندارد. (کندلی، غفار «وابستگی خاقانی با گنجه و سخنی چند در پیرامون سوانح زندگی شاعر» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، زمستان ۱۳۴۸، شماره ۹۲، صص ۳۴۴-۳۱۹)

القاب و ویژگی‌هایی نیز که خاقانی برای ممدوح خود می‌شمارد با آندرنیکوس کومنه‌نوس یاد شده منطبق نیست. القابی چون «پهلوان ایران»، «مرزبان کشور بهرامیان» و «پهلوان مُلکت داودیان» که در قصیده خاقانی با مطلع «روزم فروشد از غم و هم غم‌خوری ندارم...» آمده، چگونه بر این شاهزاده بیزانسی قابل انطباق است؟ مینورسکی که خود متوجه این اشکال شده، به‌توجهی بی‌دلیل دست زده و مخاطب

و ممدوح قصیده را دو نفر در نظر گرفته است، یکی آندرنیکوس و دیگری گیورکی سوم، پادشاه گرجستان! (دیدار با کعبه جان، ص ۵۱) در حالی که این توجیه نیز نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، چند مشکل دیگر هم بر مشکلات این نظریه می‌افزاید، چون اولاً سیاق قصیده وجود دو ممدوح را بر نمی‌تابد و ثانیاً مرزبان کشور بهرامیان بر پادشاه گرجستان نیز قابل انطباق نیست، زیرا می‌دانیم که «بهرامیان و آل بهرام» نام دیگر شروان‌شاهان است. (سجادی، ۱۳۷۴: ۱/ ۱۹۷) و معنی ندارد که خاقانی در مقام مدح، پادشاه کشور همسایه را مرزبان مملکت شروان‌شاه بنامد!

علاوه بر این، ممدوح خاقانی، شخصی بوده است شعرشناس و واقف به هنر شعر؛ خاقانی (۱۳۶۳: ۲۸۳):

دانم که نیک دانی و داند دشمنان هم کامروز در جهان سخن هم‌سری ندارم

این در حالی است که آندرنیکوس کومنه‌نوس، به‌اقرار مینورسکی، اساساً زبان فارسی نمی‌دانسته است: «این امر محقق است که آندرنیکوس زبان فارسی نمی‌دانسته است، هر چند دور نیست که با ترکی اندکی آشنایی داشته است.» (دیدار با کعبه جان، ص ۵۰) بنابراین عزالدوله، ممدوح ترساییه می‌باید سرداری مسیحی و با نفوذ در دربار شروان‌شاه باشد که خاقانی او را از باب احترام، عظیم‌الرّوم و قیصر می‌نامد. خاقانی (۱۳۶۲: ۱۵) در منشآت نیز از او در ضمن حوادث آغاز دولت اخستان (حدود سال ۵۵۵ق) با عنوان «امیر اسفہسالار اجل عادل، عزالدوله مخلص‌المسیح» یاد و به‌حمایت‌های بی‌تاثیر او از خودش در آن اوضاع بحرانی اشاره کرده است. بنا بر آنچه گذشت ممدوح قصیده ترساییه، علی‌رغم اصرار مینورسکی و دیگران، هیچ ارتباطی نمی‌تواند با آندرنیکوس کومنه‌نوس داشته باشد.

۲۱. خاقانی و جانشینان اخستان

ص ۲۰۴ (در مقدمه قصیده «شاه را تاج ثنا دادم...»):

این قصیده کوتاه و در عین حال گویا و پرصراحت، شکوه شاعر است از بی‌مهری‌های ممدوح و کساد بازار شاعران در روزگار جانشینان اخستان شروان‌شاه. اگرچه پادشاه مورد اشاره شاعر به‌درستی شناخته نیست و قرینه‌ای هم در بیت وجود ندارد که با دقت مشخص کند تا قصیده روی در کدام یک از شاهان معاصر خاقانی دارد.

تردیدى نداريم که خاقانى پيش از اخستان در گذشته و هيچ يک از جانشينان او را ندیده است. به همين دليل، در *ديوان* و آثار ديگر خاقانى هيچ اشاره‌اى به مرگ اخستان نمى توان يافت. مؤلف محترم خود تاريخ صحيح تر درگذشت خاقانى را ۵۹۵ق (امامى، ۱۳۸۴: ۱۱) و مرگ اخستان را بين سال‌هاى ۵۹۰ تا ۵۹۷ ق دانسته است. (همان: ۳۰)

۲۲. نتیجه‌گیری

در اين مقاله برخى نکات تاريخى مرتبط با زندگى خاقانى را، آن گونه که در *ارمغان صبح* آمده بود، بررسى کرديم و برخلاف مشهورات رايج و آنچه در متن کتاب آمده به اين نتيجه‌ها رسيديم:

خاقانى همواره لقب «حقايقي» داشته و اين لقب مختص دوران خاصى از زندگى ادبى او نيست؛

خاقانى شاگرد و داماد ابوالعلاء گنجوى نبوده است؛

خاقانى از حدود سال ۵۳۵ق وقتى شاعرى کم سن و سال بود به دربار شروان پيوست و مدح شروان شاه را گفت؛

سفر خاقانى به رى در ۵۴۹ تا ۵۵۰ق صورت نگرفته؛ او سال‌ها بعد در مسير خراسان به رى رفته است؛

خاقانى بعد از سال ۵۷۱ق به تبريز سفر کرده و در آن جا ماندگار شده است؛

دوره دوم حبس خاقانى بلافاصله بعد از مرگ شروان شاه منوچهر به سال ۵۵۵ق به مدت سه ماه اتفاق افتاده است؛

قصيده ايوان مداين مربوط به سفر نخست خاقانى به بيت الله الحرام است؛

خاقانى اين سفر را که کوچى هميشگى از شروان نيز بود بعد از مرگ فرزندش رشيد و همسرش به سال ۵۷۱ق انجام داد؛

خاقانى در تبريز زندگى آرام و محترمانه‌اى با رفاه نسبي داشت؛

خاقانى غير از پسر درگذشته‌اش رشيد دو فرزند پسر ديگر به نام‌هاى مؤيدالدّين و عبدالمجيد نيز داشت؛

رشيد و طواط بلخى بود نه شيرازى؛

قصيده جمال الدّين اصفهانى خطاب به خاقانى ربطى به داستان هجو اصفهان به دست مجير و متهم شدن خاقانى به اين هجو ندارد و سال‌ها پيش از آن سروده شده است؛

قصیده «صبح است کمان کش اختران را...» مربوط به پیروزی اخستان بر روس‌هاست نه ابخازی‌ها یا گرجی‌ها؛
قصیده‌نان مربوط به دوران شروان و میان‌سال‌های خاقانی است، نه دوران پیری این شاعر در تبریز؛
علت ممانعت خاقانی از سفر خراسان سیاست‌های دولت سلجوقی بوده و تحت نفوذ شروان‌شاه انجام نگرفته است؛
ترساییه برخلاف مشهور یک سوگندنامه و تقاضانامه است نه حبس‌نامه؛
مخاطب ترساییه، برخلاف گفته مینورسکی، شاهزاده‌ای رومی به نام آندرنیکوس کمنه‌نوس نبوده است؛
و سرانجام اینکه خاقانی پیش از اخستان درگذشته و هیچ‌یک از جانشینان او را مدح نکرده است.

منابع

- امامی، نصرالله (ویرایش نخست ۱۳۷۵، ویرایش جدید ۱۳۸۴) *ارمغان صبح*، تهران، جامی، جمال‌الدین اصفهانی (۱۳۲۰) *دیوان جمال‌الدین اصفهانی*، چاپ حسن وحید دستگردی، تهران، ابن سینا.
- خاقانی شروانی (۱۳۶۲) *منشآت خاقانی*، چاپ محمد روشن، تهران، کتاب فروزان، چاپ دوم.
- خاقانی شروانی (تحریر ۱۹۸۸ق) *دیوان خاقانی شروانی*، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۸۳۶۸ (ادبیات: ۴۱۳)
- خاقانی شروانی (تحریر ۱۹۴۷ق) *دیوان خاقانی شروانی*، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۴۶۴۴ (ادبیات: ۴۰۷).
- خاقانی شروانی (۱۳۷۳) *دیوان خاقان شروانی* چاپ سیدضیاءالدین سجادی، تهران، زوار، چاپ چهارم.
- خاقانی شروانی (۱۳۵۷) *تحفه العراقین*، چاپ یحیی قریب، تهران، کتاب‌های جیبی، چاپ دوم.
- خاقانی شروانی (تحریر قرن ۷ یا ۸) *دیوان خاقانی شروانی*، نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، به شماره ۴۳ج (میکروفیلم شماره ۷۳۵۱، دانشگاه تهران)
- دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۱۸) *امیرعلاءالدوله بختی‌شاه، تذکره الشعراء*، به کوشش ادوارد براون، لیدن، رافعی قزوینی (۱۴۰۸ق) *التدوین فی اخبار قزوین*، چاپ عزیزالله غطاردی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۷) *دیدار با کعبه جان*، تهران، سخن.
- سجادی، سیدضیاءالدین (۱۳۷۴)، *فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی*، تهران، زوار.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۲) «خاقانی و محیط ادبی تبریز بر اساس سفینه تبریز»، *نامه بهارستان*، سال چهارم، شماره اول و دوم، بهار و زمستان، صص ۱۶۴-۱۵۹.
- علی‌زاده، جمشید (۱۳۸۲) *ساغری در میان سنگستان*، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
- کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴) *خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او*، ترجمه میرهدایت حصاری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.